

بررسی اصطلاح حجیت یا حجیت در علم اصول

دکتر محمد رسول آهانگران^{*}

استادیار گروه الهیات دانشگاه تهران (پردیس قم)

(تاریخ دریافت ۸۵/۵/۴، تاریخ پذیرش ۸۵/۸/۲۷)

چکیده

یکی از مهم‌ترین راه‌های پرهیز از اشتباه در هر علم عبارت است از فهمیدن اصطلاحات خاص آن علم. در علم اصول اصطلاح «حجیت» یا «حجیت» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که فهمیدن منظور اصولیین از آن، کمک زیادی به پی بردن مقاصد این علم می‌نماید. در مورد معنای اصطلاحی این واژه اختلاف نظر وجود دارد و تا به حال در کتاب و یا مقاله‌ای مشاهده نگردیده است که محقق بدقت به این دو واژه رسیدگی نموده و با موشکافی به بیان حقیقت آن بپردازد. این مقاله بیان می‌کند که حجیت به معنای «معذرت» و «منجزیت» است. مراد از منجزیت عبارت است از تحقق شرط، ابلاغ برای حکم عقل به استحقاق ثواب و یا عقاب و مقصود از معذرت نیز این است که در صورت اشتباه، مرتکب خطا چون عذر دارد، از عذاب مأمون خواهد بود.

واژگان کلیدی:

حجیت، منجزیت، معذرت، حد وسط، حکم عقل به استحقاق ثواب و عقاب، اطاعت، معصیت، دلیل، قطع، خبر ثقه، اماره، طریق.

مقدمه

اجزای هر علم بنابر آن چه منطق دانان مطرح نموده‌اند، عبارت است از:

۱. موضوع؛
۲. مبادی؛
۳. مسائل. به بیان دیگر، هر علم اگر مورد کالبد شکافی قرار گیرد، دارای این سه جزء اصلی می‌باشد.

«موضوع» آن است که از عوارض ذاتی آن در هر علم بحث می‌شود و «مبادی» بر دو قسم تصویری و تصدیقی می‌باشد. مبادی تصویری عبارت از واژه‌های کلیدی آن علم می‌باشد که در ابتدا می‌بایست با ارائه‌ی تعریف دقیق و جامع، مورد شناسایی و معرفت قرار گیرد و مبادی تصدیقی همان اصول مفروضه‌ای است که به عنوان اصل مسلم در هر علم مورد پذیرش قرار می‌گیرد و «مسائل» قضایایی است که در هر علم، علمای آن علم در صدد اثبات آن قرار می‌گیرند.

علم اصول به سان همه علوم دارای مبادی تصویری است که در ابتدا باید به طور دقیق روشن شده تا از خطا و اشتباهات ناشی از ندانستن اصطلاحات پرهیز گردد. حجت یا حجت از جمله مبادی تصویری است که برای فهمیدن مسائل این علم اهمیت بسزایی دارد.

حجت از چند نگاه

معنای لغوی حجت

اهل لغت، واژه «حجت» را به معنای برهان و دلیل ذکر نموده‌اند (فیومی، ۱۹۲۹ م، ج ۱، ص ۱۴۹) و (یسوعی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱، ص ۲۵۰) برخی این واژه را به معنای آن چه را به وسیله‌ی آن خصم دفع می‌گردد، دانسته‌اند (زبیدی، ۱۹۶۹ م، ج ۵، ص ۴۶۴) و معنای دیگری که برای این واژه ذکر شده، عبارت است از: نحوه پیروز شدن در خصومت (زبیدی - پیشین) بنابر تعریف اول که بیش تر کتاب‌های لغت آن گونه تعریف نموده‌اند، حجت به هر دلیل و برهانی گفته می‌شود و نسبت آن با معنای دوم و سوم از نوع عموم و خصوص من وجه می‌باشد. این واژه در قرآن نیز آمده است «لثَلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ

حجه بعد الرسل؛ پیامبران را فرستادیم تا برای مردم در مقابل خدا پس از پیامبران، حجتی نباشد» (نساء، ۱۶۵) در این آیه‌ی مبارکه به نظر می‌رسد حجت به معنای دلیل و برهان است. البته معنای دوم که معدودی از اهل لغت ذکر کرده‌اند، هم می‌شود مورد نظر حق جلّ جلاله باشد.

واژه حجت بنا بر اصطلاح علم منطق

از نظر منطق دانان علم در تصور و تصدیق انحصار دارد (کاتبی قزوینی، بی‌تا، ص ۲۵). مقصود ایشان از تصور در این جا این است که صورتی ذهنی به شرط عدم حکم باشد و تصدیق یعنی این که صورت ذهنی به شرط حکم باشد. بنابراین صورت ذهنی مطلقاً، یا به شرط حکم است که تصدیق نام دارد و یا به شرط عدم حکم است که نام آن تصور است. برای مثال در جمله‌ی «انسان کاتب است»، ادراک انسان تصور محکوم علیه و ادراک کاتب تصور محکوم به و ادراک نسبت که ثبوت حکم کتابت و یا عدم ثبوت کتابت می‌باشد تصور نسبت حکمیه می‌باشد و ادراک این که این نسبت واقع شده است و یا واقع نشده است، تصدیق می‌باشد. ذکر این نکته لازم است که ادراک نسبت حکمیه همیشه تصدیق را در پی ندارد، بلکه گاه با ادراک آن ممکن است حکم از ذهن صادر نشود؛ چنان که کسی که در نسبت حکمی شک دارد، از آن جهت که در نسبت شک دارد، می‌بایست نسبت را تصور نموده باشد؛ ولی همین شخص تا از شک خارج نشود، تصدیق برای وی حاصل نشده است (همان، صص ۸-۱۰) با روشن شدن اصطلاح تصور و تصدیق در علم منطق می‌گوییم: هدف از این علم، چنان که صاحب نظران در آن می‌گویند، عبارت است از رسیدن به مجهولات (همان، ص ۲۵) و مجهولات هم یا تصویری است و یا تصدیقی و معلوماتی که سبب کشف مجهولات تصویری می‌شود اصطلاحاً «معرف» یا «قول شارح» گویند و معلوماتی که باعث مشخص شدن مجهولات تصدیقی می‌گردد، اصطلاحاً «حجت» گفته می‌شود. (همان، ص ۲۵) با مشخص شدن اصطلاح مورد بحث از نظر منطقیون معلوم می‌شود که تعریف حجت به این ترتیب که بگوییم: حجت عبارت است از: قضایایی که ما را به مطلوب می‌رساند (مظفر، ۱۳۷۷ش، ص ۲۰۸)؛

تعریف کاملی نمی‌باشد؛ چون در صورتی قضایای مزبور حجت است که مطلوب ما انکشاف مجهوری تصدیقی باشد؛ ولی اگر قضایایی موجب کشف مجهول تصویری گردد به آن حجت گفته نمی‌شود و ما تعریف حجت را از بیان تصور و تصدیق آغاز نمودیم، تا به این مسامحه توجه دهیم.

بنابراین، حجت بر طبق این اصطلاح عبارت است از: مجموعه قضایایی که موجب می‌گردد تا مجهول تصدیقی برای ما کشف و معلوم گردد.

حجت در علم منطق اصطلاح معنای دومی نیز دارد و آن عبارت است از: حد وسط که به حد وسط حجت اطلاق می‌گردد (همان، ص ۲۱۶) چنان که به حد وسط، «حد مشترک» گفته می‌شود و نیز به آن «واسطه در اثبات» هم می‌گویند.

با روشن شدن معنای لغوی حجت یا حجیت و نیز معنای اصطلاحی آن در علم منطق باید دید آیا در علم اصول این واژه دارای معنای اصطلاحی خاصی است و یا یکی از در دو معنای لغوی و یا معنای اصطلاحی منطقی مورد نظر می‌باشد.

اختلاف اقوال در تعریف حجت در علم اصول

با بررسی‌های به عمل آمده، ملاحظه می‌گردد که اصولیین در تعریف این واژه با یکدیگر اختلاف داشته و اقوال متعددی را انتخاب می‌نمودند. در این جا به برخی از تعاریفی که از این واژه ارائه شده است، اشاره می‌گردد:

۱. حجت در علم اصول عبارت است از: هر آن چه متعلق خود را ثابت نموده و به سر حد قطع نمی‌رسد (مظفر، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۱۲).
۲. منظور از حجت در علم اصول عبارت است از: حد وسط که به وسیله‌ی آن اکبر برای اصغر ثابت شده و واسطه قطع به ثبوت آن می‌گردد (انصاری، ۱۹۹۱م، ج ۱، ص ۲۳).
۳. منظور از حجت عبارت از صحیح بودن احتجاج می‌باشد که از احکام عقلایی می‌باشد (سبحانی، بی تا، ج ۲، ص ۸۴).

۴. این واژه در علم اصول به معنای تنجیز و تعذیر می‌باشد که به طور کلی در رابطه با عبد و مولا به کار رفته، به این شکل که در مقام امتثال عبد نسبت به اوامر مولا گفته می‌شود: آیا قطع مثلاً حجت است یا خیر؟ و منظور این است که آیا قطع منجر و معذر هست یا خیر؟ و مراد اصولیین از واژه حجت این است (هاشمی، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۳۷) به دیگر سخن حجیت در این علم عبارت است از: منجزیت و این در صورتی اطلاقش بر قطع صحیح است که قطع با واقع تطابق داشته باشد و معذرت و این در صورتی می‌باشد که اگر به قطع حمل می‌شود، قطع با واقع تطابق نداشته باشد (بهسودی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۵).
۵. حجت به حسب اصطلاح اصولی به معنای اماره و طریق که دلیل شرعی می‌باشد، بوده که واسطه اثبات متعلقات خود را به خاطر معلی که از برای آن از ناحیه شارع صورت گرفته، می‌شود (کاظمی، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۷).
۶. حجت در باب ادله عبارت است از: آن چه را منجز واقع است (اصفهان‌ی، ۱۳۶۷ق، ج ۲، ص ۵).

معنای لغوی حجت و منظور اصولیین از این لفظ

شک نیست که در مورد واژه‌ی مزبور در علم اصول، از احوال پنجگانه لفظ، نقل صورت گرفته است؛ به این معنا که مورد نظر اصولیین از این واژه معنای لغوی نیست؛ هر چند ممکن است ارتباطی میان منقول عنه و منقول الیه وجود داشته باشد؛ همان طور که در هر نقلی چنین چیزی وجود دارد. البته اگر نقل از نوع ارتجال باشد، وجود مناسبت میان منقول عنه و منقول الیه منتفی خواهد بود؛ ولی در نقل غیر ارتجالی مناسبت حفظ می‌شود. شاهد بر این ادعا علاوه بر معانی متعددی که از صاحب نظران در مبحث قبل نقل گردید؛ بحثی است که میان ایشان در مورد امکان اطلاق این واژه بر قطع مطرح می‌باشد که این بحث نیز گواه دیگری است برای اثبات این ادعا که لفظ مزبور از معنای لغوی خود در این علم نقل پیدا کرده است. منتهی باید دید حال که اصل نقل حسب تتبع اقوال صاحب نظران

علم اصول، ثابت شد، منقول الیه چیست. آیا همان مصطلح منطقی است و یا معنای دیگری مورد نظر می‌باشد.

اصطلاح منطقی حجت در علم اصول

چنان‌که در مبحث قبل از نظر گذشت، برخی از صاحب نظران مراد از حجت را عبارت دانسته‌اند از: اصطلاح دومی که برای این لفظ در علم منطق وجود دارد و آن عبارت است از: حد وسط که منطقی به حد وسط، اطلاق حجت می‌نماید. به نظر می‌رسد از آن جا که در کتاب‌های اصولی بر قطع، حجت حمل می‌شود؛ معلوم می‌شود که منظور اصولیین از این واژه چنین معنایی نمی‌باشد.

توضیح این که در همه کتاب‌های اصولی، قطع به عنوان حجت مطرح است و صاحب نظران حجیت قطع را ذاتی می‌دانند و حال این که قطع در قضیه‌ی شرعی واسطه در اثبات قرار نمی‌گیرد؛ چرا که احکام شرعی مترتب است بر متعلقات قطع نه بر مقطوع با وصف مقطوع بودن. برای مثال در این صغرا و کبرا و نتیجه ملاحظه نمایید:

صغرا: محتوای این ظرف به طور قطع شراب است؛

کبرا: هر آن چه به طور قطع شراب است، اجتناب از آن واجب است.

نتیجه: پس اجتناب از محتوای این ظرف واجب است.

در این جا کبرای قیاس غیر واقعی است؛ چون موضوعات احکام ذات افعال و اشیا است نه مقیداً به عنوان مقطوع. در این مثال خمر حرام است و آن چه موضوع محمول حرام می‌باشد، عبارت است از: ذات خمر نه خمر با قید مورد قطع و این مسأله با رجوع به ادله‌ی حرمت شراب معلوم می‌شود. برای نمونه در قرآن کریم خود خمر، رجس دانسته شده است نه خمر با وصف مقطوع. پس چون با مراجعه به ادله احکام، در می‌یابیم که موضوعات احکام شرعی، ذوات اشیاست نه اشیا با قید مقطوع. از این رو معلوم می‌شود که حجت به معنای حد وسط بر قطع حمل نمی‌گردد. مرحوم شیخ اعظم ضمن انتخاب دیدگاه فوق و سپس بیان این که اطلاق حجت بر قطع صحیح نیست، اظهار می‌دارند که اطلاق مزبور غیر معقول است (انصاری، ۱۹۹۱م، ص ۲۴) و منظور از غیر معقول بنا بر توضیح

بعضی از شاگردان ایشان عبارت است از: تاکید و مبالغه در این که به عنوان حقیقی بر قطع حجت به معنای حد وسط اطلاق نمی‌گردد (آشتیانی، ۱۴۰۳، ق، ص ۸).

از آن چه در بالا مطرح شد، نتیجه می‌گیریم که چون در کتاب‌های اصولی همان طور که به خبر واحد تقه، حجت اطلاق می‌شود، بر قطع نیز اطلاق می‌گردد و ظاهر از کلام ایشان این است که از این واژه یک معنا را اراده نموده‌اند و اگر آن معنا عبارت از حد وسط باشد، اطلاقش بر قطع ناصحیح است. برخی از صاحب نظران اطلاق حجت را به همین معنای حد وسط بر قطع صحیح دانسته‌اند؛ با بیان این که چون قطع واسطه در تنجیز قرار می‌گیرد، و اگر قیاسی را تشکیل دهیم و بخواهیم از آن منجز بودن حکم را به واسطه قطع نتیجه بگیریم؛ در این قیاس قطع به عنوان حد وسط قرار می‌گیرد (اصفهان‌ی، ۱۳۶۷، ش، ج ۲، ص ۵). به عنوان مثال: من قطع دارم که شرب خمر حرام است. این صغرا و کبرا. این است که به هر حکمی که قطع پیدا شود، آن حکم منجز می‌شود. پس حکم شرب خمر که حرمت است بر من منجز است. ملاحظه می‌شود که نتیجه‌ی حاصل شده از قیاسی که حد وسط آن قطع است، با این پاسخ معلوم می‌شود که هم به نحو حقیقی بر قطع، اطلاق حجت ممکن است و هم بر سایر امارات.

در پاسخ به این نظر می‌توان گفت: حد وسط قرار گرفتن قطع برای اثبات حکم عقل به استحقاق ثواب و عقاب ممکن و صحیح است؛ یعنی چنان که در مثال یاد شده بیان گردید، قطع واسطه در اثبات تنجز حکم شرب خمر که حرمت است، می‌شود و بعداً با توضیح مفهوم تنجز روشن خواهد شد که تنجز عبارت است از این که حکم موضوع می‌شود برای حکم عقل به استحقاق ثواب و عقاب و برای این منظور قطع واسطه در اثبات و یا حد وسط قرار می‌گیرد؛ اما برای قیاسی که هدف از آن اثبات حکم واقعی است قطع حد وسط قرار نمی‌گیرد. پس اگر مرحوم شیخ اعظم می‌فرمایند که اطلاق حجت بر قطع به معنای مصطلح منطقی صحیح نیست، منظور در قیاسی است، که هدف از آن اثبات حکم واقعی است؛ اما در قیاسی که حد وسط قرار گرفتن قطع، ممکن است قیاسی است که نتیجه‌ی آن حکم عقل به استحقاق ثواب و عقاب است و در مطالبی که از نظر گذشت روشن شد که حد وسط قرار گرفتن قطع برای اثبات حکم واقعی صحیح نیست.

آیا اطلاق مزبور بر امارات و سایر طرق چگونه است؟ آیا ظن حد وسط برای اثبات حکم شرعی واقع می‌شود یا خیر؟

ظاهر کلام مرحوم شیخ اعظم این است که در باب امارات و طرق ظن واسطه در اثبات قرار می‌گیرد و از این رو اطلاق کلمه حجت بر آن صحیح است؛ مثلاً صحیح است بگوییم: «هذا مظنون الخمریه و کل مظنون الخمریه حرام و هذا حرام؛ این، آن چیزی است که به آن ظن شراب بودن داریم و هر آن چه به آن ظن شراب بودن داریم، حرام است. پس این حرام است» (انصاری، ۱۹۹۱ م، ص ۲۳) حال بینیم وجه تفصیلی که شیخ اعظم می‌فرمایند، چیست؟ یعنی چرا ظن، حد وسط قرار می‌گیرد، اما قطع حد وسط قرار نمی‌گیرد؟

اما این که چرا قطع حد وسط قرار نمی‌گیرد، قبلاً دانستیم و به این سؤال در مطالب قبل پاسخ داده شد؛ اما این که چرا ظن واسطه در اثبات قرار می‌گیرد؛ این ادعای شیخ اعظم مورد ایراد برخی اعاضم قرار گرفت و اظهار داشتند که ظن واسطه در اثبات قرار نمی‌گیرد و این ادعای ایشان را مغالطه آمیز دانستند (بروجردی، ۱۳۶۴ ش، ج ۳، ص ۱۱).

توضیح این که قرار گرفتن ظن در حد وسط بر این مبناست که مجعول در ادله اعتبار خبر واحد را حکم مماثل بدانیم؛ یعنی اخبار و ادله‌ای که اعتبار خبر واحد ثقه را اثبات می‌نماید، دلالت بر این دارد که شارع مقدس در هنگام قیام اماره بر حکمی، یک حکم مماثل یعنی شبیه به حکمی که در واقع و لوح محفوظ وجود دارد، جعل و انشا می‌نماید و اماره و خبر واحد، حاکی از این است که شارع اقدام به جعل حکم مماثل نموده است. اگر مبنای فوق در باب مجعول در ادله و طرق پذیرفته شود، آن گاه ظن می‌تواند حد وسط قرار گیرد و این در حالی است که اکثر صاحب نظران این نظریه را قبول ندارند و لذا بر مبنای همه کسانی که مجعول بودن حکم مماثل را در ادله اعتبار امارات نمی‌پذیرند، دیگر ظن واسطه در اثبات قرار نمی‌گیرد.

بنابراین، اطلاق حجت بر ظن نیز بر مبنای نظر اکثر صاحب نظران که مجعول در باب ادله اعتبار اخبار را حکم مماثل نمی‌دانند، صحیح نمی‌باشد.

حاصل این که حجت به معنای حد وسط، چون بر قطع قابل اطلاق نیست، بر امارات و طرق هم بنابر نظراکثر صاحب نظران صحیح نمی‌باشد؛ یعنی نمی‌شود گفت که خبر ثقه حجت است. این از یک سو و از سوی دیگر ملاحظه می‌شود که در کتاب‌های اصولی بدون عنایت و مجاز بر قطع و برخی ظنون اطلاق حجت می‌گردد. از این جا به این نتیجه می‌رسیم که منظور اصولیین از حجت، نمی‌تواند چنین معنایی باشد.

از آن چه در بالا از نظر گذشت، مشخص می‌شود که حجت به معنای اول مصطلح منطقی هم نمی‌تواند منظور اصولی را از این کلمه تشکیل دهد؛ چرا که حجت بنابر معنای اصطلاحی اول علم منطق عبارت بود از: مجموعه قضایایی که موجب کشف یک مجهول تصدیقی می‌شود؛ چرا که اگر بر قطع اطلاق حجت می‌شود و منظور این باشد که قطع اثبات مجهول تصدیقی را می‌نماید که در فقه عبارت است از احکام شرعی برای افعال مکلفین؛ در این صورت اگر برای اثبات حکم شرعی قطع دخالت داشته باشد و موجب کشف یک حکم شرعی بشود، باید بپذیریم که قطع حد وسط قرار می‌گیرد. به دیگر سخن باید بپذیریم که احکام روی موضوعات با قید مقطوع رفته نه روی ذوات موضوعات و نادرستی این مطلب، از مباحث مطرح شده مشخص شد و نیز اگر ظن هم به این معنا حجت باشد باید دخالتی در اثبات حکم شرعی برایش بپذیریم که از مطالب قبل معلوم شد که دخالت ظن برای اثبات حکم شرعی بنا بر مبنا و نظریه‌ای است که اکثر صاحب نظران آن نظریه را نمی‌پذیرند.

حجت به معنای اماره و طریق

آیا حجت به اصطلاح اصولی به معنای اماره و طریق است که شارع مقدس آن را دلیل بر حکم شرعی خود قرار داده است یا خیر؟ به دیگر سخن: آیا حجت مصطلح می‌تواند چیزی باشد که اثبات متعلق خود را می‌نماید و به سر حد قطع نرسیده باشد؟ البته این معنای دوم که در تعاریف ارائه شده در بحث «اختلاف اقوال در تعریف حجت در علم اصول» اولین تعریف بود و حجت به معنای اماره و طریق معنای پنجم بود. با نظر دقیق می‌شود گفت که این دو تعریف یکی نیستند، بلکه دو تعریف متفاوتند؛ چون بنابر تعریف

اول در آن مبحث، حجت شامل اصول عملیه هم می‌شود؛ ولی بنا بر تعریف پنجم آن مبحث، فقط امارات و طرق منظور از حجت را تشکیل می‌دهد. در هر صورت آیا صحیح است که بگوییم: اماره و دلیل که حکم شرعی را دلالت دارد، منظور از حجت بنا بر مصطلح اصولی است یا خیر؟

منظور از این تعریف این است که مراد ما از این که می‌گوییم خبر ثقه حجت است، این است که شارع مقدس خبر ثقه را دلیل بر حکم شرعی یعنی حکمی که خود جعل نموده، قرار داده است.

اشکالی که بر این تعریف وارد است این که در یک تعریف باید مفهوم کلی به طوری بیان شود که شامل تمام مصادیق آن مفهوم بشود. به دیگر سخن: در تعریف یک مفهوم باید آن مفهوم به طوری توضیح داده شود که مخاطب به حقیقت مشترک در ضمن همه مصادیق آن پی ببرد؛ ولی اگر در تعریفی از یک مفهوم یکی از مصادیق آن مفهوم، بیان شود، دیگر تعریف مزبور صحیح و طبق قواعد منطقی نیست. در تعریف یاد شده از حجت، آمده است که حجت، اماره و طریقی است که شارع آن را برای اثبات حکم شرعی قرار داده است. این تعریف فقط بیان یکی از مصادیق حجت است که عبارت است از: اماره و طریق؛ در حالی که مصادیق حجت تنها در اماره و طریق خلاصه نمی‌شود، بلکه قطع و اصول عملیه هم از مصادیق دیگر آن می‌باشد؛ اما بنا بر تعریف ارائه شده از حجت، این واژه تنها یک مصداق دارد و آن عبارت است از: اماره. البته این تعریف ایرادهای دیگری را نیز داراست که به منظور رعایت اختصار از ذکر آن خودداری می‌شود.

حجت در علم اصول به معنای تنجیز و تعذیر

حق این است که حجت یا حجیت در علم اصول به این معناست؛ ولی با مشاهده برخی اشتباهات در پی بردن به معنای تنجیز و تعذیر ما را بر آن داشت تا این تعریف را بدقت توضیح دهیم بدین منظور بیان مقدمه‌ای لازم است:

حاکم به استحقاق ثواب و عقاب عبارت است از: عقل؛ و قضیه عقلی مزبور به این شکل است که مرتکب معصیت مستحق عقاب است و اطاعت کننده مستحق عقاب

می‌باشد. در این دو قضیه مرتکب معصیت، موضوع قضیه اول است و محمول آن عبارت است از: مستحق عقاب بودن و در قضیه دوم، اطاعت کننده، موضوع قضیه بوده و مستحق ثواب بودن، محمول می‌باشد. در این دو قضیه که موضوع به ترتیب عبارت است از: مرتکب معصیت و اطاعت کننده، دارای شرایطی است که در سه شرط خلاصه می‌شود: شرط اول: برای تحقق هر یک از معصیت و اطاعت عبارت است از: وجود حکم؛ یعنی باید حکمی از ناحیه شارع مقدس صادر شود تا در مورد آن معصیت و یا اطاعت قابل تصور باشد.

شرط دوم: اطاعت و معصیت که موضوع حکم عقل را تشکیل می‌دهد، این است که حکم صادر شده باید مقذور باشد؛ یعنی زمانی عقل مخالفت با حکم صادر شده از ناحیه شارع مقدس را معصیت می‌داند که حکم مزبور شرط دوم را دارا باشد و آن مقذور بودن است. منظور از آن این است که مکلف باید بر انجام دادن و یا ترک کردن حکم صادر شده توان داشته باشد و وقتی حکمی صادر شد و بعد حکم مزبور اگر در توان مکلف باشد، آن گاه شرط دوم موضوع در قضیه یاد شده، تحقق پیدا کرده است.

شرط سوم: عبارت از وصول است؛ یعنی حکم صادر شده که مقذور مکلف هم هست، باید به مکلف ابلاغ شود و به اطلاع مکلف رسانده شود که البته برای تحقق شرط سوم که ابلاغ و به آگاهی رساندن مکلف است، لازم نیست که شارع احکام خود را به تک تک مکلفین برساند، چنان که در قوانین موضوعه هم چنین نیست که قانونگذاران قانون‌های تصویب شده را به تک تک افراد جامعه برسانند، بلکه ابلاغ با در معرض قرار دادن حکم شارع محقق می‌شود. حال در این لحظه که اولاً: حکمی صادر شده بود؛ ثانیاً: حکم صادر شده در توان مکلف بود؛ ثالثاً: مکلف هم نسبت به آن اطلاع و آگاهی لازم را حاصل کرده بود؛ آن گاه اگر مکلف نسبت به چنین حکمی مخالفت نماید، عقل حکم می‌کند به استحقاق عقاب و در صورت اطاعت آن، عقل حکم به استحقاق ثواب می‌نماید.

با روشن شدن این مقدمه و معلوم شدن این که حکم عقل به استحقاق ثواب و عقاب بر مرتکب معصیت و یا اطاعت مشروط بر سه شرط یاد شده مترتب است، می‌گوییم: در علم اصول از شرط سوم که عبارت بود از وصول و یا ابلاغ حکم به مکلف، تنجیز گفته می‌شود و تنجیز حکم و یا متنجز شدن حکم، یعنی رسیدن حکم شارع به مرحله این که

اگر مخالفت شود، استحقاق عقاب و در صورت موافقت استحقاق ثواب در پی خواهد بود؛ و آن وقتی است که شرط سوم هم محقق شود. این بود توضیح واژه تنجیز و اما منظور از تعذیر این است که اگر مکلف در پی بردن به حکم شارع مقدس دچار اشتباه شد، اگر در این اشتباه عذری داشته باشد اصطلاحاً گفته می‌شود که وی معذّر دارد؛ یعنی عذر سازی را داراست که وی را در اشتباه صورت گرفته از عقاب مأمون نگه می‌دارد.

با مشخص شدن مفهوم تنجیز و تعذیر منظور از حجت، روشن می‌شود. حجت یعنی موضوع مورد نظر منجز و یا معذر است. برای مثال اگر می‌گوییم: خبر ثقه حجت است؛ یعنی خبر ثقه اگر با حکم واقعی مطابقت داشت، در این صورت باعث می‌شود که حکم صادر شده به مکلف وصول و یا ابلاغ پیدا کند و اگر مطابق نبود، مکلف در عدم موافقت آن معذور و مأمون از عذاب می‌باشد. یا مثلاً اگر می‌گوییم: اصل برائت حجت است، یعنی اگر واقعاً وظیفه مکلف در صورت شک و جهل نسبت به حکم واقعی در قالب اصل برائت تعیین شده باشد، دلیلی که این اصل را ثابت می‌کند باعث می‌شود تا حکم مزبور به مکلف ابلاغ شده و به آگاهی وی برسد و اگر در واقع چنین چیزی تشریح نشده باشد، در این صورت مکلفی که بر طبق دلیل اصل، برائت را جاری کرد، معذور است و عقاب نمی‌شود. حجت به این معنا بر قطع هم قابل اطلاق است و در این اطلاق به هیچ عنایتی نیاز نیست؛ یعنی اگر می‌گوییم قطع حجت است، یعنی به وسیله قطع حکم شارع به مکلف ابلاغ شده است و این در صورتی است که مکلف دارای قطع، در قطع خود مصیب باشد و اگر به خطا رفته باشد، قطع او معذر است، یعنی عذری خواهد بود که با آن عقاب ممکن نیست.

با توضیحاتی که از نظر گذشت اشتباهات فراوانی که در دریافت این مفهوم، واقع شده، معلوم می‌گردد. برای نمونه یکی از صاحب‌نظران بعد از بیان این که حجت در علم اصول به معنای تنجیز و تعذیر است اظهار می‌دارد: «در کلمات آنها برای استدلال بر حجیت قطع به این معنا آمده است که عمل کردن بر طبق قطع عدل و مخالفت آن ظلم است، نسبت به مولا؛ پس حجیت قطع از صغریات قاعده حسن عدل و قبح ظلم می‌باشد... و از این جا مبانی و نظرات آنها در حجت بودن قطع مورد اختلاف قرار می‌گیرد. پس کسانی که قبح ظلم و حسن عدل را امری واقعی می‌دانند، در نزد آنها حجت بودن قطع

هم همین طور است و کسانی که حسن عدل و قبح ظلم را حکم عقلایی دانسته که عقلا به منظور حفظ نظام بدان نحو حکم می‌کنند، از نظر آن‌ها حجیت قطع از جمله قضایای مشهوره است» (هاشمی، ۱۴۰۵، ق، ج ۴، ص ۲۸). آن‌گاه ایشان در ادامه می‌افزایند: این اختلاف در باب حکم عقل به حسن عدل و قبح ظلم و یا حکم عقلا به این دو مسأله اثبات حجت بودن قطع را نمی‌نماید؛ چون ظلم بودن تخطی از اوامر مولا، باید به دلیل دیگر ثابت شود و قاعده‌ی حسن عدل و قبح ظلم فقط کبرای قیاس قرار می‌گیرد و صغرا از جای دیگر باید ثابت شود و اگر کسی اثبات صغرا را بخواهد با کبرای قیاسی انجام دهد، مرتکب استدلال دوری شده است. با روشن شدن مفهوم حجیت معلوم می‌شود که اصلاً ظلم بودن تخطی از اوامر مولا ظلم باشد یا نباشد و اطاعت اوامر مولا عدل باشد یا نباشد ربطی به اثبات حجیت قطع ندارد؛ چرا که حجت بودن قطع همان طور که گفته شد به این معناست که به وسیله قطع حکم واقعی در صورت وجود به مکلف ابلاغ می‌شود و در صورت اشتباه، قطع موجب عذر و در نتیجه امن از عقاب برای مکلف خواهد شد و این که قطع منجز و معذر است و به وسیله آن ابلاغ و یا عذر واقع می‌شود چه ربطی دارد به این بحث که آیا اطاعت مولا واجب است یا خیر و عصیان او قبیح است یا خیر؟ حجت بودن قطع یعنی به فرض که شارع را واجب‌الاطاعت بدانیم و به فرض که او حکمی را بر عهده‌ی مکلف تشریح کرده باشد و با فرض این که حکم صادر شده در توان مکلف هست؛ حال آیا به وسیله قطع، آن حکم ابلاغ می‌شود و آیا مکلفی که به نحو قطعی به حکم شارع مقدس دسترسی پیدا، کرد می‌شود گفت که آن حکم به وی ابلاغ شده است یا خیر؟ و اگر اشتباه کرده باشد، آیا قطع او برایش عذر می‌شود یا خیر و این بدیهی است که بارزترین مصداق ابلاغ، ابلاغ قطعی است و نیز قطع عذر می‌باشد و این مسأله از نظر عقلی بدیهی و روشن است و اصلاً اثبات آن ربطی به این که قضیه حسن عدل و یا قبح ظلم از احکام عقل است یا عقلا ندارد.

نتیجه

حاصل این که حجت و یا حجیت در علم اصول به معنای منجزیت و معذرت است و منجزیت عبارت است از: تحقق شرط سوم موضوع حکم عقل به استحقاق ثواب و عقاب

که شرط سوم برای حکم مزبور از ناحیه‌ی عقل عبارت است از این که حکم صادر شده از طرف مولا به مکلف ابلاغ شود و مورد اطلاع و آگاهی وی قرار بگیرد. در این صورت است که اگر مکلف حکم مقدور ابلاغ شده را مخالفت نمود، استحقاق عقاب دارد و در صورت موافقت استحقاق ثواب را خواهد داشت. پس تنجز حکم به این معناست که حکم شرعی به مرحله‌ای رسیده است که مخالفت کننده استحقاق عقاب دارد و اطاعت کننده مستوجب ثواب است و معذّر بودن به این معناست که اگر مکلف در دریافت حکم شارع راه خطا را رفته باشد، در ارتکاب خطا معذور است و به واسطه ارتکاب اشتباه و در نتیجه تخلف از امر و یا نهی مولا مستوجب عقاب نخواهد بود و اگر می‌گوییم: خبر ثقه حجت است، یعنی این خبر موجب تنجز حکم واقعی می‌شود؛ البته اگر حکم واقعی وجود داشته باشد و مکلف دچار اشتباه نشده باشد، و اگر حکم در واقع وجود نداشته باشد، مکلفی که با قیام خبر ثقه گمان وجود آن را برد، مأمون از عقاب خواهد بود؛ لذا حجت بودن عبارت است از: منجز و یا معذّر بودن و این دو واژه به معنایی است که اختصاراً در بالا توضیح داده شد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آشتیانی، محمد حسن، (۱۴۰۳ ق)، بحر الفوائد، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی.
۳. اصفهانی، محمد حسین، (۱۳۶۷ ق)، نهاییه الدرايه في شرح الكفايه، تهران، انتشارات بوذرجمهري.
۴. انصاری، مرتضی، (۱۹۹۱ م)، فرائد الاصول، بیروت، مؤسسه اعلمی.
۵. بروجردی، محمد تقی، (۱۳۶۴ ش)، نهایت الافکار (تقریرات درس مرحوم آیت الله آقا ضیاء الدین عراقی)، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۶. بهسودی حسینی، محمد سرور، (۱۴۱۷ ق)، مصباح الاصول (تقریرات درس مرحوم آیت الله خوئی)، قم، انتشارات داوری.
۷. زبیدی، محمد مرتضی، (۱۹۶۹ م)، تاج العروس، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۸. سبحانی، جعفر، (بی تا)، تهذیب الاصول (تقریرات درس امام خمینی (ره))، قم، نشر مطهر.
۹. فیومی، احمد بن محمد، (۱۹۲۹ م)، المصباح المنیر، بی جا.
۱۰. کاتبی قزوینی، عمر، (بی تا)، شرح شمسیه، (بی جا)، انتشارات زاهدی.
۱۱. کاظمی، محمد علی، (۱۴۰۶ ق)، فوائده الاصول (تقریرات درس مرحوم آیت الله نائینی)، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۱۲. مظفر، محمدرضا، (۱۳۷۷ ش)، المنطق، قم، انتشارات اسماعیلیان.
۱۳. مظفر، محمدرضا، (۱۴۰۸ ق)، اصول الفقه، قم، انتشارات اسماعیلیان.
۱۴. هاشمی، محمود، (۱۴۰۵ ق)، بحوث فی علم الاصول (تقریرات درس شهید آیت الله صدر)، قم، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۵. یسوعی، لويس معلوف، (۱۳۷۴ ش)، المنجد، ترجمه: محمد بندرریگی، تهران، انتشارات ایران.